

در قرن شانزدهم، دوره بزرگ و تازه‌ای در الاهیات مسیحی غرب گشوده شد. الگوهای الاهیات مسیحی، که به قرون وسطی منسوب بود، جای خود را به نمونه‌های تازه‌ای داد. مهم‌ترین تحول عبارت بود از: نهضت اصلاح دینی. این نهضت در نهایت، منجر به شکل‌گیری فرقه‌ای در مسیحیت شده که امروزه به «کلیسای پروتستان» معروف است. کلیسای پروتستان، خود به دو شاخه اصلی لوتریسم و کالونیسم تقسیم شد. در ادامه، کلیسای پروتستان به علت ماهیت وجودی‌اش^۱ و به علت تغییر و تحولات گسترده در عرصه علوم و اندیشه بشری و پیدایی دانش مدرن، با شرایط جدیدی مواجهه شد که در آن، مسیحیت به شدت تهدید می‌شد و موجبات حذف و کنار گذاشتن مسیحیت از اکثر و حتی همه عرصه‌های زندگی بشری فراهم گردید. دانش مدرن، سؤالات، خواسته‌ها و چالش‌هایی را مطرح می‌کرد که کلیسای پروتستان چاره‌ای جز اظهارنظر و موضع‌گیری در قبال آنها نداشت. در این راستا، تلاش‌های گسترده‌ای در طول قرون نوزدهم و بیستم، اندیشمندان پروتستان صورت داده‌اند که در نهایت منجر به شکل‌گیری مکاتب الاهیاتی مهم با ویژگی‌های خاص گردید. یکی از مهم‌ترین این مکاتب، که از نظر زمانی نیز تقدم بر دیگر مکاتب دارد، مکتب الاهیات لیبرال (Liberal Theology) است.

با توجه به تأثیرپذیری مباحث دینی و الاهیاتی مطرح در فضای علمی کشور، بخصوص در دهه‌های اخیر از مباحث دینی و فرهنگی غرب (مسیحیت)، و با توجه به عدم وجود پژوهش‌های کافی در زمینه مکاتب الاهیاتی مسیحیت، به‌ویژه در این مسئله، این پژوهش درصدد بررسی زمینه‌ها و عوامل شکل‌گیری دانش مدرن و به تبعه آن الاهیات لیبرال است.

الاهیات لیبرال

بی‌شک مکتب الاهیات لیبرال، یکی از مهم‌ترین جنبش‌هایی است که تا به حال در تفکر مدرن مسیحی پدید آمده است. (مک‌کراث، ۱۳۸۴، ص ۲۰۲)

تعریف این مکتب از جهات مختلف دچار مشکل است؛ زیرا از یک‌سو، این مکتب ذاتاً به‌گونه‌ای است که در آن مواضع مختلفی و گاه مخالف دیگری وجود دارد. علاوه بر اینکه، در تاریخ شاهدیم که الهی‌دانانی، که با این مکتب مخالف بوده‌اند، مخالفان خود را از هر گروه و فرقه‌ای که به عنوان «لیبرال» خطاب می‌کردند. از این‌رو، تعریف کامل و شامل از این مکتب سخت و حتی غیرممکن است، اگرچه تعاریفی از آن صورت گرفته است. (هوردن، ۱۳۶۸، ص ۶۳) به عنوان مثال، این عنوان در استعمال

الاهیات لیبرال؛ تلاشی در جهت بازسازی ایمان مسیحی در پرتو دانش مدرن

سیدعلی حسینی*

چکیده

الاهیات لیبرال یکی از مهم‌ترین مکاتب الاهیاتی است که در قرن نوزده میلادی در مسیحیت پروتستان ظهور کرده است. این مکتب الاهیاتی به علت ویژگی‌ها و دستاوردهای خاص خود، تأثیرات بسیار گسترده‌ای در الاهیات مسیحی در مغرب‌زمین در قرون اخیر داشته است. بر این اساس، واکاوی ریشه‌های شکل‌گیری این مکتب، ما را در فهم بهتر و عمیق‌تر تحولات دینی و الاهیات مسیحی کمک می‌کند.

این پژوهش، به روش توصیفی-تحلیلی، به مهم‌ترین عامل شکل‌گیری این مکتب، یعنی دانش مدرن می‌پردازد و با بیان عوامل و زمینه‌های شکل‌گیری آن، ویژگی‌ها و تأثیرات روشنگری بر الاهیات مسیحی، به ریشه‌های الاهیات لیبرال می‌پردازد. یافته پژوهش حکایت از این دارد که الاهیات لیبرال، پاسخی به دانش مدرن، همراه با دست برداشتن از برخی از آموزه‌ها از جانب کلیسای پروتستان بود.

کلیدواژه‌ها: کلیسای پروتستان، الاهیات مسیحی، الاهیات لیبرال، عصر روشنگری، خردگرایی، دانش مدرن.

عصر روشنگری (خرد)

طرز تفکر مسیحیان نسبت به خدا، خویشتن و جهانی که در آن زندگی می‌کنند، به شکلی بازگشت‌ناپذیر در دوره‌ای در تاریخ تفکر غرب، که به‌عنوان دوره روشنگری یا عصر خرد شناخته می‌شود، دگرگون شده است. این دوران، بیانگر پایان گذار از قرون وسطی به عصر جدید است. برای روشنگری تعاریف مختلفی ارائه شده است. حد مشترک همه این تعاریف، این است که روشنگری جنبشی است که ایمان به عقل، محور اصلی آن به حساب می‌آید. (Donald Hatch, 1971, V.8, p. 599; Alien W, 1987, V.5 & 6, p. 109)

به رغم اختلاف‌نظری که در بین مورخان در مورد تاریخ دقیق آغاز و افول عصر روشنگری وجود دارد، اما می‌توان جوانه‌های پیدایش آن را در اوایل قرن هفدهم مشاهده کرد. از نظر سیاسی-اجتماعی، معاهده صلح وستفالی^۳ (۱۶۴۸م)، که به جنگ‌های سی ساله خاتمه داد، و از نظر فکری آثار فرانسیس بیکن (۱۶۲۶-۱۵۶۱م) را می‌توان جوانه‌های پدیدآورنده روشنگری دانست. (Granz, & Olson, 1992, p. 16)

بیکن در آغاز عصر خرد قرار دارد. در آثار او می‌توان انتقال از عصر رنسانس، به عصر روشنگری را مشاهده کرد؛ بدین معنی که او از اولین اندیشمندان عصر جدید محسوب می‌شود که به روش تجربه و آزمایش تأکید کرد. وی روش نوپای علمی را نه فقط طریقی برای درک جهان، بلکه طریقی برای سیطره بر آن به کار گرفت. بدین معنا که وی بنیان‌های جامعه تکنولوژیکی مدرن را بنا کرد.

همان‌طور که بیان شد، جوانه‌های روشنگری را می‌توان در آثار بیکن یافت، ولی بی‌تردید هسته اصلی دوران روشنگری در قرن هیجدهم واقع شده است. (Kramer, 1972, V.10, p. 468 & Wood, Alien W, Enlightenment, Ibid, Vol , 5&6, p. 110)

دوران روشنگری می‌دانند. برخی پایان آن را همزمان با اعلامیه استقلال آمریکا، در سال ۱۷۷۶م می‌دانند. برخی دیگر، انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹م را پایان آن برمی‌شمرند. برخی نیز شکست فرانسه پس از انقلاب در ۱۸۱۵م را پایان آن می‌دانند. در نهایت، عده‌ای ظهور گرایش‌های رومانتیکی در پایان قرن هیجدهم را پایان عصر خرد می‌دانند. (وایزر، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۴۰۵)

این نهضت در اروپای غربی، به‌ویژه در انگلستان، فرانسه و آلمان ظهور و بروز داشته و افرادی چون فرانسیس بیکن، توماس هابز، اسحاق نیوتن، جان لاک، رنه دکارت، مونتسکیو، ماری ولتر، ژان ژاک روسو، اصحاب دایرةالمعارف (دیدرو و دالامبر) لایب نیتس، کریستیان ولف و امثال آنها در شمار اندیشمندان به‌نام این نهضت محسوب می‌شوند. (Wood, Alien W, Ibid, Vol , 5&6, p.p. 110-111)

عامه و در رسانه‌های جمعی، اغلب به آن مکاتب الاهیاتی اطلاق می‌گردد که باورهای سنتی چون الهامی بودن کتاب مقدس، یا تولد مسیح از باکره را انکار می‌کنند. از نظر تاریخی نیز «لیبرالیسم» به جنبشی خاص در الاهیات پروتستان اطلاق می‌شود که در نیمه دوم قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، بر فضای علمی دانشگاه‌های الاهیات حاکم بود. (Granz, 1992, p. 51)

با این‌همه، شاید بتوان گفت: مکتب الاهیات لیبرال برآیند تلاش‌هایی است که متألهان مسیحی با اتکاء بر عقل و تجربه، برای برون‌رفت از مشکلات و چالش‌هایی که علم و باورهای متجددانه عصر روشنگری و پیش از آن، برای الاهیات مسیحی ایجاد کرده بود، ارائه کرده‌اند.

این جنبش، ابتدا در آلمان، در نیمه قرن نوزدهم، ریشه در این دارد که ایمان و الاهیات مسیحی، به یکسان نیازمند بازسازی در پرتو دانش مدرن بشری است. مکتب الاهیات لیبرال، از آغاز خود را متعهد می‌دید که شکاف میان ایمان مسیحی و دانش مدرن را پر سازد. (مک‌کراث، ۱۳۸۴ ص ۲۰۳)

نویسندگان برجسته الاهیات لیبرال معتقد بودند: برای اینکه مسیحیت یک گزینه فکری جدی در جهان مدرن باقی بماند، بازسازی اعتقادات آنان امری ضروری است. از این‌رو، آنها از یک‌سو، خواهان آزادی در مورد میراث اعتقادی مسیحیت و از سوی دیگر، آزادی در مورد شیوه‌های سنتی تفسیر کتاب مقدس بودند. (هوردن، ۱۳۶۸، ص ۶۱-۶۹) پیامدهای چنین دگرگونی در رویکرد، در زمینه الاهیات چشمگیر بود. پاره‌ای از اعتقادات مسیحی، به علت ناسازگاری با معیارهای جدید، کنار گذاشته شد. پاره‌ای دیگر، دگربار تفسیر شدند تا با روح زمان هماهنگ گردند. (مک‌کراث، ۱۳۸۴، ص ۲۰۳)

ریشه‌های تاریخی الاهیات لیبرال

این مکتب دارای ریشه‌های پیچیده‌ای است. طرفداران این مکتب، درصدد بازسازی راست دینی مسیحی بودند تا از نابودی آن در دنیای مدرن جلوگیری کنند. (هوردن، ویلیام، پیشین، ص ۷) به عبارت دیگر، این مکتب نتیجه پذیرش شرایط و نحوه تفکر دنیای معاصر توسط الاهیات مسیحی است. برای درک بهتر این مکتب، که در قرن نوزدهم میلادی ظهور کرد، لازم است کمی به پیش از ظهور آن، یعنی به عصر روشنگری برگردیم و ویژگی‌ها و تأثیرات و دستاوردهای آن و وضعیت دین مسیحی در آن دوره را مورد توجه قرار داد. تا به درستی بسترها و عوامل شکل‌گیری و دیدگاه‌های الاهیات لیبرال را درک کنیم. به عبارت دیگر، الاهیات لیبرال ریشه در اصول تفکرات روشنگری بخصوص انتقاد از مرجعیت کتاب مقدس، دگماها و سنت مسیحی دارد. (Chapan, 2002, p. 3)

عوامل و زمینه‌های شکل‌گیری جنبش روشنگری

دگرگونی‌هایی که طی دوران روشنگری در جهان‌بینی انسان غربی به وقوع پیوست، در خلأ روی نداد، بلکه پیامد عوامل گوناگون اجتماعی، سیاسی و فکری بود که موجب پدید آمدن این عصر فراموش‌نشده در تاریخ مغرب زمین شد. این عوامل را در دو عنوان کلی می‌توان دسته‌بندی کرد:

الف. منازعات مذهبی

از قرن شانزدهم با آغاز نهضت اصلاح دینی، اختلافاتی مهم و در نهایت شکافی بزرگی در مسیحیت در مغرب زمین به وجود آمد. نتیجه آن شکل‌گیری مذهب پروتستان بود. این دسته‌بندی جدید، علاوه بر طرح دیدگاه‌های خاص، که بنیان اندیشه‌های الاهیاتی و کلیسایی مرسوم را سست می‌کرد، همراه با اختلافات جدی دینی و در ادامه سیاسی بود که منجر به منازعات و درگیری‌های خونین در طول قرون شانزده و هفده گردید. در اوایل قرن هفدهم، مجموعه‌ای از منازعات نظامی، که روی هم جنگ‌های سی ساله نامیده می‌شوند، اروپا را ویران کرد. از آنجایی که طرفین درگیری، متعلق به شاخه‌های مختلف مسیحیت بودند، این جنگ‌ها موجب شدند که در مورد اعتبار و اهمیت تفاوت‌های تعلیمی و اعتقادی بین شاخه‌های مسیحیت تردیدهای جدی بروز کند و راه را برای ظهور و بروز روح نقادانه زمانه باز کرد. (Granz, & Olson, Roger E, Ibid, p. 18) این جنگ ویرانگر در نهایت، با صلح وستفالی پایان یافت، اما صلح وستفالی نخستین پیمان در میان کشورهای عصر نوین به حساب می‌آید؛ زیرا از اولین تا آخرین بند آن به روشنی بر حاکمیت کشور، و نه بر سلسله حاکم و نه بر مذهب رسمی کشورهای امضاکننده تأکید می‌کرد. از سوی دیگر، مسائل مربوط به حاکمیت دنیوی سرزمینی و جمعیت به عنوان هدف برتر قدرت‌های رقیب، جای یگپارچگی مذهبی و دینی را گرفت. (آدلر، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۱۳) علاوه بر این، غربی‌ها خسارت‌های این جنگ اعم از ویرانی‌ها و کشتارها را از چشم دین می‌دیدند. از این رو، تردیدهای جدی نسبت به دین و حاکمیت دین و حاکمان دینی پیدا کردند. این امور، راه را برای ظهور تفکرات انتقادی نسبت به دین در عصر روشنگری باز کرد.

ب. تحولات فکری

تحولات فکری قرون شانزدهم و هفدهم نیز راه را برای ظهور روح نقادانه باز کرد. این امر، بر اثر دو انقلاب مهم در فلسفه و علم، که تأثیر متقابل بر هم داشتند، میسر شد: نخست اینکه، دوران روشنگری محصول انقلاب فلسفی بود. این انقلاب توسط متفکر فرانسوی، رنه دکارت (۱۵۹۶-۱۶۵۰) تحقق

یافت؛ متفکری که اغلب او را پدر فلسفه جدید می‌خوانند. هدف دکارت پدید آوردن روشی برای پژوهش بود که انسان را به سوی حقایقی رهنمون سازد که در مورد صحت آن اطمینان کامل داریم.

دکارت معرف ظهور عصر خرد است؛ زیرا او نیز همانند فیلسوفان بزرگ عصر خود سعی می‌کرد تا دقت روش ریاضی را وارد همه زمینه‌های شناخت سازد. اما ارج و منزلتی که وی برای ریاضیات قائل بود، از سر تصادف نبود؛ زیرا چنین استدلال می‌کرد که ریاضیات از ذات تعقل ناشی می‌شود، و در نتیجه، در مقایسه با روش مشاهده تجربی، که امکان خطا در آن هست، از قطعیت بیشتری برخوردار است. (دکارت، ۱۳۸۴، ص ۱۶۸)

فیلسوف فرانسوی «شک» را اصل نخستین اندیشیدن دانست. اما برای او، برخلاف تجربه‌گرایان قرن بعد، فرایند شک کردن منجر به شک‌گرایی نمی‌شد، بلکه بر عکس، این فرایند حصول قطعیت را به همراه داشت؛ زیرا هنگامی که عقل در مورد همه چیز تردید می‌کند، قطعیت هستی‌شناسنده تردیدگر محقق می‌شود. بدین‌سان، این عبارت مشهور فلسفه دکارتی شکل می‌گیرد: cogito ergo sum «می‌اندیشم، پس هستم.»^۴ (دکارت، ۱۳۶۴، ص ۴۱)

روش دکارت بر تفکر پس از وی عمیقاً تأثیر نهاد. از این منظر، دیگر نه مکاشفه الهی، بلکه شناسنده اندیشه‌گر بود که نقطه آغاز فلسفه محسوب می‌شد. این نظر دکارت حرکت به سوی عقل‌گرایی بود و در ادامه، متألهان را به ضرورت پی افکندن دیدگاه‌های الاهیاتی خود بر بنیان فلسفه عقل‌گرایی رهنمون کرد. بنابراین، آنها یا باید تفوق و اولویت عقل را می‌پذیرفتند؛ یعنی موضع متفکران روشنگری و یا بر این موضع پا می‌فشردند که عقل به‌تنهایی قادر به شناخت واقعیت‌های ابدی نیست. (Granz & Olson, Roger E, Ibid, p. 19)

علاوه بر انقلاب در فلسفه، روشنگری همچنین پیامد انقلاب در علم نیز بود؛ انقلابی که بیان‌گر گسستی اساسی از جهان‌نگری قرون وسطی بود. یکی از نکات کلیدی تفکر نوین، تغییر در کیهان‌شناسی سنتی بود که در نتیجه کشف کوپرنیک حاصل شد که زمین را مرکز کائنات نمی‌دانست. تغییر در کیهان‌شناسی، به‌معنای رد نظریه قرون وسطایی در مورد جهان بود که جهان را متشکل از سه طبقه می‌دانست که در آن، آسمان بر فراز زمین قرار داشت و دوزخ نیز در زیرزمین در نظر گرفته می‌شد. (باربور، ۱۳۶۲، ص ۳۹؛ Granz, & Olson, Ibid, p. 19)

اما شاید آنچه که از این دو انقلاب مهم‌تر بود، روش نوینی بود که این انقلاب‌های علمی به کار گرفته بودند؛ یعنی تغییر در نحوه ادراک جهان مادی و رویکرد جدید در سخن گفتن درباره آن بود.

علم قرون وسطا، که عمدتاً بر اساس نظریات ارسطو شکل گرفته بود، به «اصول طبیعی» توجه داشت که به معنای گرایش «طبیعی» هر شیء و جسم به سوی غایت ذاتی آن بود. اما نگرش عصر روشنگری، مبحث «غایت درونی» را، که بحثی مربوط به دوران قرون وسطا بود، به عنوان بخشی از نظریه پردازی‌های مابعدالطبیعی رد می‌کرد. (باربور، ۱۳۶۲، ص ۳۷)

در عصر خرد، تأکیدات در مورد علل غایی، جای خود را به نگرش ریاضی و کمیت‌نگر و مشاهده تجربی داد که گالیه (۱۵۶۴-۱۶۴۲م) از پیشروان آن بود. (قبلی، ۲۷-۳۱) روش‌های دقیق اندازه‌گیری و پذیرش ریاضیات، به عنوان ناب‌ترین شکل تفکر، ابزاری فراهم آورد که رویکردی برای مطالعه فرایندها را ممکن می‌ساخت. مشاهده‌گران پدیدارها، آنها را در قالب قوانینی طبیعی توصیف می‌کردند که به صورت نتایج کمی مشخص قابل ارائه بود. پیروی دوران روشنگری از این روش، به این معنا بود که این نگرش تنها جنبه‌هایی از جهان کائنات را واقعی می‌دانست که قابل اندازه‌گیری باشد.

متفکران عصر روشنگری این روش نوین را در مورد تمامی شاخه‌های دانش بشری به کار گرفتند. نه تنها علوم طبیعی، سیاست، اخلاقیات، مابعدالطبیعه و الهیات در چارچوب اصول علمی مورد بررسی قرار گرفت. حتی فلسفه نیز از چنین نگرشی تأثیر پذیرفت. در واقع، تمامی شاخه‌های فعالیت‌های بشری، در عمل، به شاخه‌های علوم طبیعی تبدیل شد. (Granz, & Olson, Ibid, p. 19-20)

ویژگی‌های کلی روشنگری

دوران روشنگری شامل مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و نگرش‌هاست. با این حال، اصولی را می‌توان بر شمرد که بیانگر ویژگی‌های کلی این دوران می‌باشد.

الف. عقلانیت و خردگرایی

این عصر تأکید زیاد بر توانایی انسان در تعقل و خردورزی داشت. (هوردرن، ۱۳۶۸، ص ۲۹؛ مک‌کراث، ۱۳۸۴، ص ۱۷۸؛ Wood, Alien W, Ibid, Vol, 5&6, p.112) بر همین اساس، به «عصر خرد» (Age of Reason) معروف است. متفکران عصر روشنگری بر این باور بودند که خرد آدمی قادر است، تمام مسائل اساسی انسان را حل و فصل کند. معرفت تنها از طریق علم حاصل می‌شود. هرگونه معرفت مبتنی بر کشف و شهود، فریب‌آمیز بوده و به تعبیر کانت برای بلوغ کمال انسان خطرناک است. (گلدمن، ۱۳۷۵، ص ۳۳)

درک روشنگری از عقل، چیزی بیش از موهبتی صرفاً بشری بود. عقل روشنگری، راه سلوک با واقعیتی به نام «طبیعت» است که در این عصر، در پرتو علم نیوتن و فلسفه جان لاک بسیار روشن به

نظر می‌رسید. این روشنایی به اندازه‌ای بود که روشن‌اندیشان گمان می‌کردند، به راحتی می‌توانند درون دهلیزهای تاریک زندگی انسان را هم ببینند. (کاسیرر، ۱۳۷۲، ص ۱۶) به عبارت دیگر، متفکران و نویسندگان بارز این دوره اعتقاد داشتند که عقل بشری ابزار خاص و یگانه حل مسائل مربوط به انسان و جامعه است. همان‌طور که نیوتن با کاربست عقل، طبیعت را مورد تفسیر قرار داده بود و طرحی برای پژوهش آزاد، معقول و فارغ از تعصب عالم طبیعت فراهم آورده بود، انسان نیز باید عقل خویش را برای تفسیر حیات سیاسی، اجتماعی، دینی و اخلاقی به کار گیرد؛ اموری چون وحی، آداب و سنن تثبیت شده، نباید مانعی برای عقل به حساب آیند. (کاپلستون، بی‌تا، ج ۴، ص ۴۹-۵۰) توقع این چنین از عقل، ناشی از توجه و مطالعه‌ای است که نسبت به ویژگی و توانایی‌های عقل بشر، پس از جدا شدن از بنیان‌های هستی‌شناختی و الهیاتی‌اش در این عصر صورت گرفته است.^۵

سؤالی که مطرح می‌شود اینکه تفاوت این عقل‌گرایی با کاربرد عقل پیش از آن، بخصوص در قرن هفده چه می‌باشد. در گذشته هم از عقل استفاده می‌شده است؛ چرا این عصر به دوران خرد مشهور شده است؟

همان‌طور که بیان شد، کارکرد عقل در این دوران، متفاوت از آن چیزی است که پیش از آن، بخصوص، در قرن هفدهم در جریان بوده است. در قرن هفدهم، کار واقعی فلسفه، بنا کردن «نظام» فلسفی بوده؛ یعنی اندیشه از برترین هستی و از برترین ایقان شهودی آغاز می‌کند و در ادامه، نور ایقان را روی همه هستی و روی همه دانش می‌تاباند. این کار با روش برهان و استنتاج منطقی صورت می‌گرفت و قضایای تازه‌ای به آن ایقان اصلی اضافه می‌کند. بدین ترتیب، همه زنجیره دانش ممکن را حلقه حلقه به هم می‌بافد. عصر روشنگری این‌گونه برهان و استنتاج را کنار می‌گذارد و در جست‌وجوی مفهوم دیگری از حقیقت و فلسفه است و آرمان خود را از روی طرح و نمونه علم طبیعی معاصر برداشت کرده است. این روش فلسفی در کتاب *قواعد تفکر فلسفی* نیوتن جلوه یافته است. روش نیوتن، استنتاج صرف نیست، بلکه روش تحلیل است. نیوتن بحث خود را با قائل شدن به چند اصل معین و بدیهی آغاز نمی‌کند، بلکه راهبرد او خلاف این جهت است. پدیده‌های او داده‌های تجربی‌اند و اصول او هدف تحقیقات اویند. پیش‌فرض پژوهش نیوتن عبارت است از نظم و قانون کلی در جهان مادی. این نوع قانون‌مندی به این معناست که امور واقعی ماده صرف نیستند، اینها را نمی‌توان مشتی عناصر مجزا دانست، به عکس در سراسر امور واقعی صورتی یکسان ملاحظه می‌شود. این صورت در قطعیت‌های ریاضی و در ترتیب امور بر حسب اندازه و عدد ظاهر می‌شود. اما این

ج. دین‌ستیزی

مخالفت با دین مکاشفه‌ای و به‌دنبال آن، مخالفت با کلیسا و یژگی بسیاری از متفکران این عصر بود. از نگاه برخی روشن‌فکران، کلیسا یادگار ایام توحش بود. پیشگامان روشنگری دین را به کناری نهادند و بی‌اعتنایی به مسائل مذهب را، که نشانه‌های پیشرفت به شمار می‌آمد، پیشه خود ساختند. دین‌ستیزی در همه اروپا رواج یافت. این جریان در فرانسه به اوج خود رسید و به صورت انقلاب تجلی یافت. انتشار و رواج کتاب «ساده دل»، که در آن به مقدسات بی‌احترامی شده بود، نگرش حاکم بر این عصر را نشان می‌دهد. لامتری، علم کلام الحاد را به نگارش درآورد و هلوسیوس (Claude Adrien Helvétius) به نوشتن اخلاق کفر و الحاد مبادرت ورزید.

در میان اندیشمندان و نویسندگان عصر روشنگری، که با کلیسا به مخالفت برخاسته بودند، دنی دیدرو (Denis Diderot) (۱۷۱۳-۱۷۸۴م) را می‌توان سردرسته ایشان دانست. به عقیده وی، «مردم هرگز آزاد نخواهند شد، مگر آن‌گاه که سلاطین و کشیشان هر دو به دار آویخته شوند... زمین وقتی حق خود را به دست خواهد آورد که آسمان نابود شود.» (دورانت، ۱۳۵۷، ص ۳۱۸-۳۲۰) او در رساله‌ای در باب مدار (Treaty on Tolérance) استدلال می‌کرد که خداشناسی طبیعی انگلستان، خود را بدنام کرد و به دین اجازه بقا داد. در حالی که، می‌بایست یکسره نابود می‌شد. (مک‌کراث، ۱۳۸۴، ص ۱۸۶) هولباخ، (Halbwachs, Maurice) که سخت تحت تأثیر دیدرو بود و برخی از آراء او را در کتاب «مسلك طبیعت» به رشته تحریر درآورده بود، درباره خدا می‌گوید: «اگر به مبدأ برگردیم، خواهیم دید که جهل و ترس، خدایان را به وجود آورده است.» (دورانت، ۱۳۵۷، ص ۳۱۸-۳۱۹)

با نشر این آراء توسط دیدرو و دلامبر (Jean le Rond d'Alembert) که از طریق دایرةالمعارف صورت گرفت، مخالفت با دین و جهة نظر روشن‌فکران شد و بر آن شدند تا جنبه‌های مختلف زندگی همچون سیاست، اقتصاد، علوم اجتماعی و تعلیم و تربیت را از دین تهی سازند.

د. تاسیس دین طبیعی

عصر روشنگری، چنان‌که بیان شد، دوره اصالت تفکر محض است. بر همین اساس، اندیشمندان این عصر تلاش می‌کردند که یک دین در محدوده عقل محض (دئیسم) تأسیس کنند. دئیسم، یعنی اعتقاد به خدا بدون اعتقاد به دین منزک. (کاپلستون، بی‌تا، ج ۴، ص ۵۲؛ باربور، ۱۳۶۲، ص ۷۵-۷۶) هدف دئیسم این است که رازها، و رمزها و اعجازها را از فضای دین اخراج کند و دین را در پرتو نور دانش قرار دهد. بر همین اساس، تنها معارفی از دین قابل پذیرش است که با عقل و دانش بشری قابل اثبات

ترتیبات را نمی‌توان در مفهوم صرف پیش‌بینی کرد، بلکه وجود آنها باید در خود امور واقعی به اثبات برسد. بنابراین، روش تحقیق این نیست که از مفاهیم و اصول بدیهی به سوی پدیده‌ها حرکت کنیم، بلکه جهت حرکت، عکس آن است. مشاهده داده‌ها، علم را به دست می‌دهد، قاعده و قانون هدف تحقیق است.

فلسفه قرن هیجدهم، این روش‌شناختی جدید را که نیوتن در فیزیک به کار می‌برد، گسترش داد و آن را محدود به فیزیک و ریاضی نداشت، بلکه معتقد بود که «تحلیل» ابزار ضروری تفکر به طور کلی است. بدین ترتیب، عقل مفهوم دیگری می‌یابد، عقل دیگر حاصل جمع «انگاره‌های فطری» مقدم بر هر نوع تجربه و آشکارکننده ذات مطلق امور نیست. اکنون عقل امری اکتسابی است، نه میراث مسلم، عقل دیگر خزانه ذهن انسانی نیست که در آن حقیقت مانند سکه انباشده باشد. عقل آن نیروی فکری اصلی است که ما را به کشف و تعیین حقیقت راهبری می‌کند. این تعیین حقیقت، پیش‌فرض لازم هر نوع ایقان واقعی است. عقل به واسطه کارکرد آن، قابل شناخت است. مهم‌ترین کارکرد آن هم عبارت است از: تجزیه همه داده‌ها و سر پا کردن و ترکیب دوباره آنها و ایجاد یک حقیقت دیگر. (کاسیرر، ۱۳۷۲، ص ۴۶-۵۴)

ب. طبیعت‌گرایی

با توجه به تأکیدی که بر مشاهده مستقیم طبیعت و دستاوردهای آن، بخصوص در علم هیئت، فیزیک، ریاضی توسط افرادی چون کوپرنیک و نیوتن صورت گرفت، توجه به طبیعت فزونی یافت.

در عصر روشنگری بر این اعتقاد بودند که واقعیت تابع قوانین عینی کلی و ثابتی است، ثابت نه به معنای جامد یا چیزی که تحولی در آن روی نمی‌دهد، بلکه به این معنا که تحولات واقعیت همیشه از قوانین معینی پیروی می‌کند، که با پژوهش علمی قابل شناسایی و قابل پیش‌بینی است. (باربور، ۱۳۶۲، ص ۷۱-۷۳). طبیعت انسانی هم گوشه‌ایی از همین واقعیت است. در نتیجه، در انسان هم نوعی واقعیت ثابت وجود دارد و کار علم شناختن همین قوانین است. از سوی دیگر، چون واقعیت انسانی یکی است، پس طبیعت انسانی نمی‌تواند گوناگون باشد. بنابراین، آنچه به نظر ما صادق یا برحق یا زیبا می‌آید، برای همه انسان‌ها در همه‌جا و همه زمان‌ها چنین بوده است و چنین خواهد بود. به این ترتیب، طبیعت به معنای عام کلمه، که شامل واقعیت عینی و زندگی ذهنی انسان می‌شود، یکی دیگر از مقوله‌های بنیادین فلسفه روشنگری است. (کاسیرر، ۱۳۷۲، ص ۱۷ و ۲۳-۲۴)

باشد. کتاب‌هایی نظیر **مسیحیت بدون راز اثر جان تولاند** (John Toland) (۱۶۷۰-۱۷۲۲) و **مسیحیت به قدمت خلقت اثر ماتیو تیندال** (Matthew Tindal) (۱۶۵۵-۱۷۳۳)، بیانگر این دیدگاه می‌باشد. (کاسیرر، ارنست، ۱۳۷۲، ص ۲۲۸-۲۳۱؛ براون، ۱۳۷۵، ص ۷۰-۷۵)

ه. آزادی و خودمختاری

در این عصر، انسان مستقل و خودمختار، هر مرجع اقتداری را که ملاک نهایی داوری در مورد حقیقت و عمل بود، و خارج از انسان قرار داشت، از سریر فرمانروایی به زیر آورد. (واینر، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۴۱۱) دیگر استناد به سنت، کتاب مقدس یا اصول ایمانی مسیحیت نبود که به اختلاف‌نظرها در باب عقیده و رفتار پایان می‌بخشید. اکنون هر انسانی می‌توانست ادعاهایی را که مرجع اقتداری خارج از انسان بود، به بته نقد بکشد. (Allen W. Wood, 1995, V. 5 & 6, p. 112-113) **ایمانوئل کانت** (Immanuel Kant) به شکل گویایی اصل خودمختاری در دوران روشنگرایی را بیان می‌کند:

روشنگری، خروج آدمی است از نابالغی به تقصیر خویشتن خود. و نابالغی، ناتوانی در به کار گرفتن فهم خویشتن است، بدون هدایت دیگری. این نابالغی به تقصیر خویشتن است. وقتی که آن نه کمبود فهم، بلکه کمبود اراده و دلیری در به کار گرفتن آن باشد، بدون هدایت دیگری. دلیر باش در به کار گرفتن فهم خویش. این است شعار روشنگری (کانت، ۱۳۷۶، ص ۱۸).

و. پیشرفت

روشنگری عصر باور خوش‌بینانه به پیشرفت بود. (کاپلستون، بی‌تا، ج ۴، ص ۵۱؛ مک‌کراث، ۱۳۸۴، ص ۱۷۹؛ باربور، ۱۳۶۲، ص ۷۸) متفکران این عصر براساس آراء دکارت (René Descartes) و دیگران، بر این باور بودند که چون بر جهان نظم حاکم است و این جهان قابل شناخت است، پس به کارگیری روش صحیح می‌تواند منجر به حصول شناخت صحیح گردد. اما اکتساب آگاهی و دانش صرفاً هدف به شمار نمی‌آید. بر اساس نگرش عصر روشنگری، آگاهی از قوانین طبیعت از نظر عملی نیز مهم بود. شناخت و به‌کارگیری این قوانین، طریقی را به وجود می‌آورد که منجر به سعادت، عقلانیت و آزادی انسان‌ها می‌شد. اعتقاد به پیشرفت و تکامل تا بدانجا پیش رفت که کندروسه (marquis de Condorcet) در سال ۱۷۹۳م در زندان کتاب **فهرست تاریخ پیشرفت روح و فکر بشر** را نگاشت. (دورانت، ۱۳۵۷، ص ۲۵۰)

متفکران روشنگری با مشاهده پیشرفتی که در عصر خرد می‌دیدند، در مورد آینده خوش بین بودند.

آنان علی‌رغم فراز و نشیب‌های تاریخی، اطمینان داشتند که سیر کلی تاریخ، سیر صعودی و پیشرونده است. بنابراین، با امیدواری به آینده به عنوان «سرزمین موعود» می‌نگریستند و معتقد بودند که اگر انسان‌ها می‌آموختند که در پرتو قوانین طبیعت زندگی کنند، حقیقتاً رؤیای آرمانشهر تحقق می‌یافت. (واینر، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۱۴۰۹؛ باربور، ۱۳۶۲، ص ۷۸-۷۹)

با توجه به این اصول و ویژگی‌های عصر خرد و روشنگری، روشن است که دین و الاهیات، باید دست‌خوش تغییر و تحولات گسترده شوند. جنبش روشنگری، سرآغاز دوره‌ای سرشار از تردید و تزلزل برای مسیحیت در غرب اروپا و آمریکای شمالی بود.

شایان ذکر است که اگر ما در عصر روشنگری زندگی می‌کردیم، احتمال صحت این اصول مطرح را می‌دادیم، اما امروزه از جهات گوناگون این اصول و اندیشه‌ها نقد گردیده و بطلان آنها نمایان شد. شاید در عصر روشنگری تصور می‌شد که خرد آدمی قادر است همه مسائل انسان را حل کند، اما متفکران بعدی از جمله کانت نشان داده‌اند که عقل دارای محدودیت‌های خاص خود است و امکان حل همه مسائل به وسیله آن نیست. علاوه بر اینکه، لازمه عقل‌گرایی این‌چنینی، تحویل‌گرایی و نادیده انگاشتن جنبه‌های خاصی از وجود انسان همچون احساسات و ادراکات فطری می‌باشد. بر همین اساس، ما شاهد ظهور جریان رومانسیسم به عنوان مخالف خردگرایی، در اندیشه مغرب زمین هستیم.

از سوی دیگر، یک‌سان‌انگاری انسان با طبیعت از جهات گوناگون دچار اشکال است. انسان موجودی زنده، همراه با انگیزه و اهدافی متغیر است. از این‌رو، به هیچ وجه امکان تصور رفتار مکانیکی از قبل مشخص شده از آن امکان ندارد. بر این اساس، عقل در شناخت آن دچار اشتباه و خطا بسیار می‌گردد. علاوه بر اینکه، لازمه این اندیشه مجبور دانستن انسان و تبدیل او به یک ماشین مکانیکی است. در حالی‌که، در جای خود ثابت است که انسان موجودی مختار است. بر همین اساس، نمی‌توان رفتار انسان‌ها را برخلاف رفتارهای طبیعت، به صورت صد در صد پیش‌بینی کرد.

لازمه دیگر طبیعت‌گرایی این است که هستی انسان در طبیعت خلاصه گردد. ولی این امر، مخالف با ادله گوناگون عقلی و شواهدی تجربی است که بیانگر این است که هستی انسان محدود در مادیات نیست، بلکه انسان دارای بعد غیرمادی (روح) نیز است. اندیشمندان روشنگری به علت مشکلاتی که در دین مسیحیت مشاهده می‌کردند، درصدد نفی دین الهی و خدای متعالی برآمدند. درحالی‌که، از نفی مسیحیت و نفی خدای مسیحیت، نمی‌توان نفی تمام ادیان الهی و خدای متعالی را نتیجه گرفت.

اندیشه پیشرفت و صعود انسان، که یکی دیگر از اصول روشنگری بود، با فجایعی و سقوط‌هایی که بشر در قرن بیست بدان دچار شد، کاملاً در بوته تقدیر قرار گرفت. جنگ‌های ویرانگر، تولید سلاح‌های شیمیایی و هسته‌ای، کشتار انبوهی از انسان‌های بی‌گناه، سقوط اخلاقی بشر و امثال آن، دلایلی روشن بر بطلان این‌گونه خوشبینی‌هاست.

تأثیر روشنگری بر الاهیات

آنچه که گذشت، اصل کارایی مطلق عقل بشری، شعار اصلی جنبش روشنگری بود. در همین راستا، دین عقلانی برآمده از جنبش روشنگری خود را در تعارض با چند حوزه عمده در الاهیات یافت:

۱. معجزات

از تأثیرات مهم روشنگری بر الاهیات مسیحی، در زمینه معجزات بوده است. (براون، ۱۳۷۵، ص ۱۵۲-۱۵۴) مبنای بسیاری از مدافعه‌نویسی‌های سنتی مسیحیت در باب هویت و اهمیت عیسی مسیح، ریشه در شواهدی دارد که در عهد جدید بیان شده است، نقطه اوج آن رستاخیز عیسی می‌باشد. تأکیداتی که در روشنگری بر نظم مکانیکی و نظام داشتن جهان شد، تردیدهایی را درباره امکان رویدادهای معجزه‌آسا به دنبال آورد. عده‌ای مثل هیوم (David Hume) محتمل بودن معجزات را زیرسؤال بردند. از این‌رو، درصدد برآمدند که معجزات را به طرق دیگری تفسیر کنند؛ عده‌ای دیگر مانند جی. ای. لسینگ (G.E. Lessing) منکر آن بودند که گواهی بشری در مورد حادثه‌ای مربوط به زمان‌های گذشته بتواند اعتبار آن را ثابت کند. در نهایت، افرادی چون دیدرو (Diderot) اعلام کرد که اگر همه مردم پاریس یک صدا بگویند که مرده‌ای از میان مردگان برخاسته، او یک کلمه از این ادعا را باور نخواهد کرد. (هوردن، ۱۳۳۸، ص ۳۰؛ مک‌کراث، ۱۳۸۴، ص ۱۸۶-۱۸۷)

از مهم‌ترین کتاب‌هایی که در این زمینه نگاشته شده، کتاب *زندگی عیسی اثر دی. اف. اشتراوس* (D.F. Strauss) آلمانی است. وی در این کتاب پایه تاریخی تمام حوادث ماوراءطبیعی مذکور در اناجیل را رد می‌کند. به نظر او این وقایع، داستان‌ها و اساطیری هستند که به طور ناخودآگاه در دوره بین مرگ عیسی و نوشته شدن اناجیل در قرن دوم میلادی به وجود آمدند. (براون، ۱۳۷۵، ص ۱۵۲)

چنین تردیدهای روزافزونی درباره «شواهد معجزه‌آسای» عهد جدید، زمینه را برای دست کشیدن مسیحیان از باورهایی که مبتنی بر معجزات بود فراهم کرد. از جمله این اعتقادات، الوهیت مسیح بود. از

این‌رو، جنبش روشنگری مسیحیت سنتی را وا داشت تا از آموزه الوهیت مسیح به دلایل دیگری غیر از معجزات دفاع کند.

۲. مکاشفه (وحی)

مفهوم «مکاشفه» در الاهیات مسیحی، از ابتدا مسیحیت تا عصر روشنگری اهمیتی محوری داشت؛ زیرا الاهیات مسیحی بر پایه مکاشفه الهی در عیسی بنا شده بود. مکاشفه به عنوان معیار غایی حقیقت در نظر گرفته می‌شد و وظیفه عقل بشری این بود که در حد امکان، در پی حقیقتی برآید که توسط مکاشفه به انسان داده شده بود. شعاری که به آنسلم نسبت داده می‌شود، تا آن زمان قانون حاکم بر جست‌وجوی حقیقت بود: «ایمان دارم تا درک کنم.»^۱ (لین، ۱۳۸۰، ص ۱۷۴-۱۷۵) در انطباق با این اصل، کارکرد توانایی‌های عقلانی انسان، اثبات صحت حقایق مکشوف و سازش دادن تجربه بشری با تصویری تلقی می‌شد که ایمان مسیحی به دست می‌داد.

اما در روشنگری، عقل بشر به عنوان حکم حقیقت، محور همه امور قرار گرفت. اکنون دیگر عقل بود که تعیین می‌کرد چه چیزی قابل پذیرش است و چه چیزی قابل پذیرش نیست. در نتیجه، هر چه به کمند عقل در نمی‌آمد، قابل پذیرش نبود. مکاشفه نیز از این امر متثنی نبود. شعار آنسلم دیگر واژگونه شد، و ذهنیت جدید در قالب این کلمات بیان گردید:

به چیزی ایمان دارم که می‌توانم درکش کنم. بنابراین دیگر نه پذیرش کورکورانه خرافاتی، که مراجع قدرت آن را اعلام می‌کردند، بلکه به کارگیری عقل در جهت نظام بخشیدن به آنچه تجربه بشری در اختیار او می‌گذاشت و نیز متابعت از عقل به هر کجا که رهنمون شود به ابزار روشنگرانه اکتساب آگاهی

تبدیل شد. (Granz, & Olson, Ibid, p. 17.)

نتیجه این نگرش در روشنگری، ظهور «دین طبیعی» یا همان «دئیسم» بود. از آن زمان به بعد، دانشمندان و متألهان به شکل فزاینده‌ای بین «دین طبیعی» و «دین مکشوف و وحیانی» تمایز قائل بودند. به هر میزان بیشتر از آغاز عصر روشنگری می‌گذشت، به همان نسبت نیز دین مکشوف بیشتر مورد حمله قرار می‌گرفت و دین طبیعی در مقام دین حقیقی منزلت بیشتری می‌یافت. در نهایت، دین طبیعی عصر روشنگری یا دین عقلانی، جانشین دینی شد که در آن بر اصول ایمانی و آموزه‌های دینی تأکید می‌شد که توسط مکاشفه بیان شده بود، تأکیدی که ویژگی اصلی دیانت در قرون وسطی و دوران اصلاح دینی بود.

فیلسوف تجربه‌گرای انگلیسی، جان لاک، شخصی بود که راه را برای تفوق دین طبیعی بر دین مکشوف گشود. وی این تز ویرانگر را مطرح ساخت که اگر پوسته جزییات را که دور مسیحیت تنیده شده، باز کنیم، این دین عقلانی‌ترین دین ممکن است. (مک‌کراث، ۱۳۸۴، ص ۱۸۳) بر اساس دیدگاه لاک، متفکران روشنگری بدیل الاهیاتی دیگری را برابر راست دینی مسیحی مطرح ساختند که «دئیسم» نام گرفت. متأللهانی که به دئیسم اعتقاد داشتند، در پی فروکاستن دین به بنیادی‌ترین عناصر آن بودند که می‌توانست جنبه‌ای جهانی و در نتیجه، عقلانی داشته باشد.

دئیست‌ها، معتقد بودند که چون دین طبیعی عقلانی است، پس همه ادیان، از جمله مسیحیت، باید آن را تصدیق کنند. بنابراین، اصول اعتقادی کلیسا به عنوان آنچه توسط مکاشفه (وحی) داده شده است، دیگر نمی‌توانست ملاک غایی محسوب شود. خود این اصول و آموزه‌ها باید بر اساس مقایسه با دین عقلانی ارزشیابی می‌شد. پیامد این رویکرد دینی، پذیرش میزان حداقلی از اصول جزمی و ایمانی بود. (Granz, & Olson, Ibid, pp. 22-23) یعنی وجود خدا را می‌توان به این دلیل که جهان نمی‌تواند بدون خالق باشد، اثبات کرد؛ زیرا خدا وجود دارد، لازم است او را تمجید و اطاعت نماییم و این امر مستلزم پیروی از اصول اخلاقی است. ولی اگر در این مورد قصور ورزیم، باید توبه نماییم. نظر به اینکه پاداش کارهای نیکو و مجازات کارهای زشت در این جهان کامل نیست، پس حتماً باید جهان دیگری وجود داشته باشد که در آنها حساب‌ها به طور صحیح تصفیه شود. (هوردرن، ۱۳۶۸، ص ۳۵) بدین صورت، اصول جزمی و ایمانی بدون تکیه بر مکاشفه (وحی) ثابت می‌گردد.

۳. آموزه گناه نخستین

بر اساس الاهیات مسیحی، همه انسان‌ها به علت گناهی که آدم و حوا در بهشت مرتکب شده‌اند، دچار آلودگی ذاتی هستند. براین اساس، سرشت بشر دچار کاستی و انحطاط شده است. این اعتقاد و اندیشه با مخالفت شدید جنبش روشنگری مواجه شد و ولتر و ژان ژاک روسو این آموزه را بدان سبب که موجب بدبینی در مورد توانایی‌های بشر شده و مانع رشد اجتماعی و سیاسی بشر است، مورد انتقاد قرار دادند. براساس اندیشه‌های روشنگری، جهان ساحتی قانونمند و نظام‌مند است که قوانین طبیعت بر آن حاکم است. انسان نیز از این مجموعه مستثنی نیست. از این‌رو، روشنگری در صدد تناظر و تطابق مطلوب بین زندگی انسان و هماهنگی بر کائنات بود. در این نوع انسان‌شناسی، جایی برای انحطاط انسان وجود نداشت، بلکه آنچنان‌که جان لاک بیان می‌کرد، ذهن بشر در بدو تولد همانند لوح سفیدی بود که می‌توانست توسط طبیعتی که خدا آفریده بود، شکل

بگیرد و در هماهنگی با نظم طبیعت کائنات قرار گیرد. از این‌رو، برای انسان انحطاطی اولیه معنی پیدا نمی‌کرد. (Granz, & Olson, Ibid, p.p.18-20)

گناه اولیه در مسیحیت از اهمیت بسیاری برخوردار بود؛ زیرا اساس آموزه‌های مهمی چون «فدییه» (Atonement) «فیض»، «نجات» و «عدالت» در مسیحیت، بر این فرض استوار است که بشر بر اثر گناه اولیه دچار انحطاط شده است و خود نمی‌تواند از این وضعیت خلاصی یابد، مگر اینکه انسانی دیگر، که از این گناه ذاتی میراست، در راه نجات انسان فدا شود. در این صورت، انسان به عدالت و نجات دست می‌یابد. عیسی مسیح همان انسان بی‌گناهی است که این وظیفه را بر عهده گرفته است. او با به صلیب رفتن، پذیرفت که فدای بشر شود. بدین وسیله، رهایی و نجات و در نتیجه، عدالت را برای بشر به ارمغان آورد. لازمه ردّ گناه نخستین به معنای از هم پاشیدن تمام این آموزه‌های مهم و اساسی مسیحیت بود.

۴. عیسی مسیح

جنبش روشنگری چالشی سرنوشت‌ساز برای ایمان مسیحی در زمینه شخص عیسی مسیح به وجود آورد. این چالش‌ها، در دو زمینه بوده است: نخست اینکه، روشنگری نظر خود را معطوف به عیسی تاریخی کرد. در همین راستا نیز بر اهمیت اخلاقی عیسی ناصری تأکید می‌کردند.

با توجه به مباحثی که پیرامون مکاشفه و معجزات در عصر روشنگری ظهور کرد، طبیعی بود که دیگر از نظر آنها اهمیت مافوق طبیعی عیسی و معجزات و امثال این‌گونه رفتارهایی که به او نسبت داده می‌شد، از اهمیت ساقط شد. بر همین اساس، دئیست‌ها و جنبش روشنگری در آلمان، به دنبال عیسی تاریخی برآمدند و بر این عقیده بودند که اختلافی جدی میان عیسی تاریخی واقعی و تفسیر عهد جدید از اهمیت او وجود دارد. پایه تاریخی تمام حوادث ماوراءطبیعی مذکور در عهد جدید رد شد. این وقایع به عنوان و داستان‌ها و اساطیر تلقی شد. در مقابل، با جست‌وجو در تاریخ و اسناد تاریخی، چهره‌ای بشری و ساده و معلمی بزرگ با احساسات متعارف ارائه گردید. در این راستا، نوشته‌های زیادی به بازار آمد که از جمله مهم‌ترین آنها کتاب در جست‌وجوی عیسی تاریخی اثر آلبرت شوائتزر (Albert Schweitzer) و کتاب *زندگی عیسی* به قلم مستشرق فرانسوی ژ. ای. رنان (Renan) و کتاب *اینک آن انسان* اثر سر جان سیلی (Sir John Seelery) است. (براون، ۱۳۷۵، ص ۱۵۳-۱۵۴)

این اندیشه بدان معنا بود که می‌توان از گزارش‌های عهد جدید از عیسی مسیح فراتر رفت و

باید به شکلی مثبت خود را با این تحولات همگام سازد. (باربور، ۱۳۶۲، ص ۶۱) تلاش‌هایی که به وسیله این دسته از متألهان، که عناصر اصلی و عمده آنها آلمانی بودند، صورت گرفت، در نهایت، چیزی را پدید آورد که به عنوان الاهیات لیبرال پروتستان در قرن نوزدهم شناخته می‌شود.

ویژگی‌های الاهیات لیبرال

۱. بازسازی ایمان مسیحی در پرتو دانش مدرن: متألهان لیبرال بر این باور بودند که الاهیات مسیحی نمی‌تواند برخی تحولات فرهنگی و علمی را که در مراحل قبل بخصوص روشنگری به وقوع پیوسته است نادیده گرفت، بلکه باید به شکلی مثبت خود را با این تحولات همگام سازد. بنابراین، ویژگی الاهیات لیبرال به گفته کلود ولش (Claude Welch) «تصدیق تام و تمام ادعاهای تفکر مدرن است.» (Granz, & Olson, Ibid, p.52)

۲. تأکید بر آزادی فردی: اندیشمند مسیحی در انتقاد از عقاید مسیحی سنتی و بازسازی آن آزاد است. به همین دلیل، اقتدار سنت یا سلسله‌مراتب کلیسای در کنترل الاهیات قابل پذیرش نمی‌باشد. (Williams, 1958, p.208)

۳. توجه خاص به ابعاد اخلاقی و عملی مسیحیت: متألهان لیبرال با دوری از نظریه‌پردازی صرف، با تمرکز بر «ملکوت خدا» به مباحث الیهاتی رنگ و بوی اخلاقی دادند. (Williams, Ibid, p. 208)

۴. بنای الاهیات بر بنیانی غیر از مرجعیت مطلق کتاب مقدس: متألهان لیبرال بر این باور بودند که پژوهش‌های نقد تاریخی بر اعتقاد سنتی الهام ماوراء طبیعی کتاب مقدس صحنه نمی‌گذارد. علاوه بر سنت‌هایی اینک، کلیسایی، بخش بزرگی از کتاب مقدس نیز صرفاً پوسته‌ای است که دانه ناب حقیقت تغییرناپذیر را در خود پنهان کرده است. وظیفه الاهیات دست‌یابی این جوهر و هسته اصلی مسیحیت و منفک کردن آن از پوسته زاید اندیشه‌ها و بیانات فرهنگی است که آن را دربر گرفته‌اند. از نظر بسیاری از متألهان، این پوسته شامل معجزات، موجودات فراطبیعی چون فرشتگان و ارواح شریر و رخدادهای آخرت‌شناسانه است. (Granz, & Olson, Ibid, p.52.)

۵. تأکید بر درون‌باشندگی (Immanence) خدا در مقابل فرابودگی (Transcendence) آن: متألهان لیبرال با تأکید بر ملکوت خداوند به عنوان جامعه‌ای تاریخی و اخلاقی، که مبتنی بر محبت است، پیوستگی بین خدا و انسان را مورد تأکید قرار دادند. (Daniel G. Reid(ed), 1990, p. 805) در نتیجه، آنان عیسی را انسانی نمونه و آرمانی می‌دانستند و نه مسیح آسمانی، که از بیرون پا به قلمرو خاکی بشر نهاده بود تا شکاف و گسستی را که بین خدا و انسان وجود دارد پر کند. (Granz, & Olson, Ibid, p.p.52-53)

عیسای ساده‌تر و بشری‌تر را کشف کرد که روح جدید زمان آن را بهتر می‌پذیرد. قدرت اخلاقی عیسی در کیفیت تعالیم و شخصیت دینی او قرار دارد، نه در این نظر نپذیرفتنی که او خدای تجسد یافته است. بر همین اساس، جست‌وجو برای یافتن عیسی تاریخی آغاز شد.

دومین حوزه‌ای که در آن، اندیشه‌های راست دینی درباره عیسی با مشکل مواجه شد، اهمیت مرگ عیسی بود. از دیدگاه راست دینی، مرگ عیسی بر صلیب حادثه‌ای بود که خداوند در آن توانست گناهان بشر را ببخشد. با زیرسؤال رفتن گناه نخستین در عصر روشنگری، اهمیت مرگ عیسی بر صلیب، دیگر نمی‌توانست حادثه‌ای تلقی شود که منجر به بخشایش گناهان انسان شود. از این‌رو، این حادثه تعبیر و تفسیر دیگری پیدا کرد که هدف از آن، الهام دادن از خودگذشتگی و فداکاری مشابهی از سوی پیروان بود. (هوردرن، ۱۳۶۸، ص ۳۸-۴۱؛ مک‌کراث، ۱۳۸۴، ص ۱۹۰-۱۹۱)

بی‌شک آموزه‌های مکاشفه (وحی)، معجزات، گناه نخستین، و عیسی، پایه‌های اصلی الاهیات مسیحی را شکل می‌دهد. در نتیجه، اندیشه‌های دیگر مسیحی بر این اصول و بنیان‌ها استوار است. مسیحیت بدون این اصول، هیچ به حساب می‌آید و چیزی دیگر برای عرضه ندارد. دوران روشنگری، نگاه‌ها به تمامی این آموزه‌های تفاوت پیدا کرد، بعضی از این اصول باز تعریف گردید و برخی نیز به کلی انکار شد. طبیعی است که این وضعیت، الاهیات مسیحی را با یک بحران شدید مواجه کرد. در پایان دوران روشنگری و آغاز دوران مدرن، الاهی‌دانان یا می‌بایست بر دیدگاه سنتی مسیحیت به گناه اولیه، عیسی، معجزات، کتاب مقدس و مکاشفه الهی، که دچار چالش‌های جدی بود، پافشاری می‌کردند، یا از آنها دست می‌کشیدند و تن به جریان جاری جامعه می‌دادند؛ یعنی یا می‌بایست مسیحیت سنتی را برمی‌گزیند که بر گناه انسان و رستگاری الهی تأکید می‌کرد و در تأیید ادعاهایش به کتاب مقدس و کلیسا متوسل می‌شد، یا باید عقل‌گرایی شکاکانه دوران مدرن را برمی‌گزیند که محصول نهایی تفکرات عصر روشنگری بود. با وجود این، در قرن نوزدهم برخی متألهان با آگاهی از اینکه راهی برای بازگشت به قبل از عصر خرد وجود ندارد، خود را به پذیرش یکی از این دو بدیل؛ راست دینی جزمی پیش از روشنگری و عقل‌گرایی روشنگری محدود نساختند. برای این‌گروه از متفکران، تنها طریق پیشرفت در عصر پس از روشنگری، پذیرش اصول فکری بنیادین آن و تلاش در یافتن راه‌های جدید برای درک ایمان مسیحی بود. این دست متألهان، این رسالت را بر دوش خود می‌دیدند که ایمان و معرفت مسیحی را در پرتو معرفت مدرن بازسازی کنند. آنان بر این باور بودند که الاهیات مسیحی نمی‌تواند برخی تحولات فرهنگی را که از زمان روشنگری به وقوع پیوسته است، نادیده گیرد، بلکه

نتیجه گیری

غرب از رنسانس و بخصوص از عصر روشنگری تحولاتی گسترده در حوزه اندیشه و علم به خود دیده است. از سوی دیگر، مسیحیت از زمان نهضت اصلاح دینی در قرن شانزده به بعد تغییراتی مهم به خود دید. بر همین اساس، شرایط برای الاهیات مسیحی در انتهای عصر روشنگری بسیار بحرانی گردید. این امر سبب شد، الهی دانان مسیحی راهی برای خروج از این بحران جست و جو کنند. در نهایت، راه پروتستانت از این بحران را در همراهی با دستاوردهای دانش مدرن جستند و درصدد برآمدند، الاهیات مسیحی را به زبانی بیان کنند که برای فضای فکری پدید آمده از این تغییرات قابل درک باشد. نتیجه این تلاش‌ها، مکتبی به نام الاهیات لیبرال گردید. در نتیجه، الاهیات لیبرال، مکتبی است که با اندیشه‌های و پیش‌فرض‌های مقبول عصرش به مسیحیت نگریده و نظراتی موافق با آن ارائه کرده است. اگرچه این امر به از دست رفتن بسیاری از آموزه‌ها و یا بازخوانی برخی دیگر منجر شده است.

منابع

- آدلر، جی. فیلیپ (۱۳۸۷)، *تمدن‌های عالم*، محمدحسین آریا، چ دوم، تهران امیر کبیر.
- باربور، باربور، ایان (۱۳۶۲)، *علم و دین*، بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، دانشگاهی.
- براون، کالین (۱۳۷۵)، *فلسفه و ایمان مسیحی*، طاطه وس میکائیلان، تهران، علمی و فرهنگی.
- دکارت، رنه (۱۳۶۴)، *اصول فلسفه*، منوچهر صناعی، تهران، آگاه، اول.
- (۱۳۸۱)، *تاملات در فلسفه اولی*، احمد احمدی، چ سوم، تهران، سمت.
- (۱۳۸۴)، *اعتراضات و پاسخ‌ها*، علی موسائی افضلی، تهران، علمی و فرهنگی.
- دورانت، ویل (۱۳۵۷)، *تاریخ فلسفه*، عباس زریاب، چ هفتم، تهران، نشر کتاب‌های جیبی.
- کاپلستون، فردریک (بی‌تا)، *تاریخ فلسفه از دکارت تا لایب‌نیس*، غلامرضا اعوانی، تهران، سروش و علمی و فرهنگی.
- کاسیر، ارنست (۱۳۷۲)، *فلسفه روشن اندیشی*، نجف دریابندری، تهران، خوارزمی.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۷۶)، *در پاسخ به پرسش روشنگری چیست؟*، روشن نگری چیست (نظریه‌ها و تعریف‌ها) ترجمه سیروس آریین پور، تهران، آگه.
- گلدمن، لوسین (۱۳۷۵)، *فلسفه روشنگری*، شیوا کاویانی، تهران، فکر روز.
- لین، تونی (۱۳۸۰)، *تاریخ تفکر مسیحی*، روبرت آسریان، تهران، فروزان.
- مک گراث، آلیستر (۱۳۸۴)، *درس نامه الاهیات مسیحی*، بهروز حدادی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- واینر، فیلیپ. بی (۱۳۸۵)، *فرهنگ تاریخ اندیشه‌ها (مطالعاتی در باره گزیده اندیشه‌های اساسی)*، گروه مترجمانه تهران، سعادت.
- هوردن، ویلیام (۱۳۳۸)، *راهنمای الاهیات پروتستان*، طه طاوس میکائیلان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- یک بار دیگر: روشنی یابی چیست، گرد آوری و ترجمه سیروس آریین پور، تهران، آگه، ۱۳۸۱.
- Abdrews, Donald Hatch(1971), Enlightenment. in *Encyclopedia Britannica*. William Benton, publisher. U.S. A. Chicago.
- Allen W. Wood (1995), Enlightenment. in *The Encyclopedia of Religion*. Macmillan. New York, Vol. 5&6.
- Daniel G. Reid(ed) (1990), Dictionary of Christianity in America, Inter-Varsity Press.
- Granz, Stanley& Olson. Roger E(1992), 20 the Century Theology, IVP.
- Malherbe, Michel. Reason. In *The Cambridge History of Eighteenth- Century Philosophy*. ED By Knud Haakonssen. Cambridge University. Press. Vol. I.
- Mark D. Chapan(2002), *The Future of Liberal Theology*, ed. Mark D. Chapman. Ashgate. England.
- Noah Kramer, Samuel(1972), Enlightenment. in *The Encyclopedia Americana*. New York, Americana Corporation, V.10.
- Williams, Daniel. D (1958), Liberalism, in *A handbook of Christian Theology*, A Meridian Book.
- Wood, Alien W(1987), Enlightenment. in *The Encyclopedia of Religion*. Ed Mircea Eliade. new York. macmillan Publshing Company, V.5 & 6.

پی نوشت

۱. زیر سوال بردن اقتدارگرایی در حیات دینی و تاکید بر جنبه شخصی ایمان از ارکان اصلی کلیسای پروتستان می‌باشد.
۲. اصطلاح راست دینی در مسیحیت عبارتست از آن نوع مسیحیتی که مورد قبول اکثریت قریب به اتفاق مسیحیان بوده و در اعتقادنامه‌ها و بیانیه‌های رسمی گروه‌های مسیحی درج گردیده است.
۳. Peace of Westphalia معاهده صلحی که بر اساس آن به جنگ‌های خونینی که به مدت سی سال بین کاتولیک‌ها و پروتستان در اروپا جریان داشت، پایان داده شد.
۴. همچنین این مطلب در تامل دوم کتاب «تاملات در فلسفه اولی» رنه دکارت با توضیح بیشتر بیان شده است.
۵. Malherbe, *In The Cambridge History ...*, Vol.I, p. 319.
۶. آنسلم در این مسئله از روش آگوستین که همانا «ایمان در پی ادراک» بود، پیروی می‌کرد و در نوشته‌هایش نیز همین امر را دنبال می‌کرد. در کتاب پروسلوگیون آنسلم چنین دارد: «... من در پی این نیستم که بفهمم و ایمان آورم، بلکه من ایمان دارم تا بتوانم بفهمم. ایمان من به این دلیل است که تا ایمان نداشته باشم نمی‌توانم درک کنم.